

تاریخ اقتصاد سیاسی ایران (۲)

بازاریان

وجود بوروکراسی دولتی در شهرها و کاربرد مستبدانه قدرت توسط شاهان، مانع رشد طبیعی بازاریان به سمت یک طبقه قدرتمند متحد گردید. شاهان و حکام ایالات دارایی بازاریان را به دل خواه ضبط می کردند. فقدان امنیت مالی، بازاریان را از به کار انداختن داوطلبانه سرمایه در صنعت منصرف می ساخت. فریزر تأثیر منفی فقدان امنیت و کاربرد مستبدانه قدرت توسط دولت در توسعه سرمایه داری در ایران را خاطر نشان می سازد:

مانع مستقیم اصلاح و سعادت در ایران، ناشی از فقدان امنیت جسمی جانی، و مالی است. این امر، همیشه مانع تلاش های صنعتی شدن می شود. به این خاطر، هیچ فردی به تولید آنچه که ممکن است یک ساعت بعد از آن محروم شود نمی پردازد (فریزر: ۱۸۲۵، ۱۹۰).

علی رغم این شرایط نامناسب، بازاریان بسیار کوشیدند تا نظامی اقتصادی - اجتماعی بیافرینند که در آن، دارایی خصوصی و جسم و جان مردم در پرتو قانون محافظت شود. اولین کوشش سازمان یافته بازاریان، تأسیس شورای نمایندگان تجار (مجلس وکلای تجار) در سال ۱۸۸۴ بود. تجار توسط شورا در خواست کردند که دولت مالکیت خصوصی و امنیت جانی همه شهروندان را تضمین کند. آنها استدلال کردند که فقدان اطمینان از مالکیت خصوصی و رقابت مصنوعات اروپایی، موانع اصلی رسیدن به توسعه اقتصادی حقیقی هستند (آدمیت: ۱۹۷۶، ۲۹۹ - ۳۲۰). ناصرالدین شاه (۱۸۴۸ - ۱۸۹۶) طی حکمی این تقاضاها را پذیرفت؛ لکن اعتماد السلطنه، وزیر انتشارات ناصرالدین شاه متذکر می شود که حکم فقط صادر شد تا مخالفت مردمی علیه مقامات فاسد را خاموش سازد (اعتماد السلطنه: ۱۹۷۱، ۵۶۸).

کوشش های تجار ایرانی برای صنعتی کردن کشور در قسمت پایانی قرن نوزدهم، ارزش یادآوری را دارد. رهبری تجار بر عهده حاج حسن امین الضرب و فرزندش حاج حسین بود. آنها چندین کارخانه، از جمله یک کارخانه شیشه، یک دستگاه نیروی برق و یک کارخانه آجرسازی در تهران تأسیس کردند. علاوه بر آنها، بازرگانان دیگری نیز وارد طرح صنعتی شدن در این دوره شدند؛ برای مثال، محمد حسن خان ناصرالملک، یک کارخانه ریسندگی در ۱۸۸۵ تأسیس کرد؛ محمد محسن رشتی، یک کارخانه ابریشم بافی در گیلان (شمال ایران) بنا نمود. یک کارخانه صابون سازی نیز توسط ربیع زاده و شرکایش تأسیس شد و حاج میرزا حسین سپهسالار، یک شرکت چراغ گاز در تهران تأسیس کرد (جمالزاده: ۱۹۵۶، ۹۳ - ۹۶). به دلیل رقابت خارجی و فقدان حمایت دولت، به زودی فعالیت بیشتر این کارخانه ها متوقف شد. تنها کارخانه هایی به فعالیت خود ادامه دادند که مکمل تولیدات اروپایی بودند (اشرف: ۱۹۸۰، ۸۲ - ۸۶). بازاریان ایران در جنبش تنباکو (۱۸۹۱) و انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) آگاهی طبقاتی و اشتیاق خود را برای تغییر اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشور ظاهر ساختند.

جنبش تنباکو، کوششی علیه سلطه خارجی بود که متعاقب اعطای امتیاز انحصار تولید و فروش تنباکو به یک بازرگان بریتانیایی به نام میجرتالبوت بر پاشد. پیروزی جنبش تنباکو، که در آن، بازاریان همراه با روحانیون قادر به سازماندهی مردم علیه این امتیاز شدند، راه انقلاب مشروطیت را هموار نمود.

انقلاب مشروطه، قدرت پادشاه را محدود ساخت. مطابق فرمان مشروطیت ایران که در اگوست ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ ش) به امضای مظفرالدین شاه رنجور رسید، قوای مقننه، قضاییه و اجراییه تفکیک شدند. بیشتر مسوولیت ها و وظایف پادشاه از جمله داشتن حق تصمیم گیری نهایی درباره همه قوانین، احکام، معاهدات بودجه ها، انحصارات و امتیازات، به پارلمان یا مجلس ایران داده شد. مهم ترین موفقیت انقلاب مشروطیت، تضمین حرمت مالکیت خصوصی و آزادی بیان، سخن و اجتماعات بود.

اعضای بازاری مجلس در انجام اصلاحات برای پیشرفت های اقتصادی و تضمین حاکمیت ملی، تأثیری اساسی داشتند. آنها اصلاحات اقتصادی، مالی و سیاسی برای مدرن سازی کشور را پیشنهاد کردند، اعطای هر گونه امتیازی به کشورهای خارجی را رد نمودند و از دولت در خواست کردند تا بانک ملی تأسیس نماید که جایگزین بانک های روسی و انگلیسی شود. آنها همچنین قوانینی برای کاهش حقوق خانواده سلطنتی تصویب نموده و نظام تیول داری را ملغی ساختند (آدمیت: ۱۹۷۶ - ۴۳۳ - ۴۹۹). لکن حضور اربابان در مجلس، تأثیری منفی روی اقدامات اصلاحی و آزادی فعالیت وکلای بازاری داشت. نتیجه فوری این وضعیت آن بود که، علی رغم نیاز به یک اصلاح ارضی برای توسعه سریع اقتصادی، چنین کاری در مجلس شروع نشد. موقعیت اربابان در مجلس بعد از کودتای خونین محمد علی شاه در ۱۹۱۱ قوتور شد. اربابان و خان های عشایر در ازای ضعیف تر شدن بازاریان، جایگاه خود را در مجلس مستحکم کردند. در حالی که در مجالس اول و دوم، اربابان و خان های ایلی در حدود ۲۵ درصد وکلا را تشکیل می دادند؛ بعد از مجلس سوم رقمشان به ۵۵ درصد افزایش یافت (شجیعی: ۱۹۶۵ - ۱۷۸). بعد از مجلس سوم بازاریان مستقل و اعضای اصناف، نقشی برجسته در مجلس ایفا نکردند و جایشان را تجار و بوروکرات های وابسته پر کردند. حتی الغای نظام تیول داری توسط مجلس اول، بیشتر، تیول داران پیشین، خان های ایلی و بوروکرات ها را بهره مند ساخت که این اراضی را تصاحب کردند (مومنی: ۱۹۷۸؛ سوداگر ۱۹۷۹).

افزایش نقش اربابان و بعداً جلوس رضاشاه به تخت سلطنت ایران در ۱۹۲۵ (۱۳۰۴ ش) بازاریان را در وضعیت بدتری قرار داد. رضا شاه، دولتی مرکزی پدید آورد که مستقیماً در برنامه ریزی اقتصادی و توسعه سرمایه داری دخالت نمود. سرمایه داری بوروکراتیک رضاشاه، موقعیت بازاریان را تضعیف نمود و از ظهور آنها به عنوان طبقه ای قدرتمند ممانعت به عمل آورد. گروه هایی که از رشد سرمایه داری در این دوره بهره مند شدند، پیمانکاران، بازاریانی که ارتباطاتی با دربار داشتند و دولتمردان بودند (اشرف: ۱۹۷۱ - ۷۹ - ۸۱). در نتیجه، بازاریان از برنامه های صنعتی شدن کنار گذاشته شدند. فقط بعد از سقوط رضا شاه بود که بازاریان شروع به رشد قدرتمندانه تر کردند. ضعف دولت عامل اصلی بود که به این رشد جدید کمک کرد.

رشد بازاریان و بورژوازی ملی در طی دوره مصدق (۱۹۵۱ - ۱۹۵۳ / ۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ ش) به نقطه اوج خود رسید. مشی او، کاهش قدرت شاه، تقویت بازاریان و بورژوازی ملی و خاتمه دادن به وابستگی ایران به سرمایه خارجی بود (مزدک: ۱۹۸۲ - ۲۸۸ - ۳۰۰؛ نیرومند: ۱۹۶۹ - ۷۰ - ۹۴، ۴۱ - ۵۵).

تحریم اقتصادی ایران متعاقب ملی شدن صنعت نفت، به دولت مصدق کمک کرد تا این سیاست را جسورانه تر به پیش ببرد. یک بخش جانشینی واردات ایجاد شد تا وابستگی ایران به تولیدات خارجی را کاهش داده و در مقابل تحریم اقتصادی مقاومت کند. سیاست های مصدق، در حالی که بورژوازی ملی و بازاریان را بهره مند می ساخت، دربار، بورژوازی کمپرادور (وابسته)، اربابان و روحانیون متنقد را تحلیل می برد. تعجبی ندارد که گروه اول قلبا از او حمایت می کردند؛ در حالی که بلوک قدرت با او مخالفت می نمودند. بلوک قدرت با پشتیبانی بریتانیا و ایالات متحده، سرانجام مصدق را سرنگون کرده و بورژوازی ملی و بازاریان را مجددا در تنگنا گذاشتند. سقوط مصدق ضربه ای اساسی بر بورژوازی ملی و بازاریان بود؛ ولی متعاقب کودتا، بورژوازی وابسته و ملاکان قدرتمندتر شدند.

دولت

بعضی سیاستمداران ایرانی آگاه بودند که کاربرد مستبدانه قدرت توسط سران دولت، فقدان امنیت مالکیت خصوصی و سلطه سیاسی و اقتصادی خارجی، برای مدرن سازی ایران زیان آور هستند. این سیاستمداران استدلال می کردند که دولت باید به جای اشکال تراشی در مسیر کوشش های مدرن سازی کشور توسط بازاریان، شرایط را برای صنعتی شدن کشور فراهم نماید. در میان سیاستمداران متمایل به اصلاحات که تأثیری اساسی بر پیشرفت های اقتصادی ایران قبل از انقلاب مشروطه داشتند، قائم مقام و امیرکبیر قابل ذکرند. آنها آشکار کردند که بدون اصلاح ساختار دولت و جامعه مدنی، ایران محکوم به باقی ماندن در حالت ضعف، عقب ماندگی و وابستگی به قدرت های خارجی است. قائم مقام (صدر اعظم محمد شاه) ولخرجی فراوان درباریان را قطع کرد، قدرت خانواده سلطنتی را کم کرد و درآمدهای دولتی را در برنامه ریزی صنعتی به کار انداخت. او همچنین اعطای هر امتیاز اقتصادی یا سیاسی به بریتانیا یا روسیه را ممنوع ساخت (نشاط: ۱۹۸۲، ۱۴۹). امیر کبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) طرح های جاه طلبانه تری برای صنعتی شدن کشور داشت. او یک مدرسه عالی نظامی - فنی موسوم به دارالفنون بنا کرد. وی معلمان اروپایی را برای تعلیم دانشآموزان در حوزه هایی نظیر: معدن، مهندسی و علوم نظامی به خدمت گرفت. امیر کبیر همچنین کارخانجات بافندگی، شکر، چینی، کاغذ و ذوب فلز را تأسیس نمود (آدمیت: ۱۹۷۶، ۳۵۴ - ۳۸۹).

کوشش های این دو صدر اعظم در جهت نوسازی ایران با کارشکنی پادشاهان معاصرشان مواجه شد. هم قائم مقام و هم امیر کبیر به خاطر ایجاد زحمت برای قلمرو سلطنتی کشته شدند. عجز سیاستمداران اصلاح طلب برای تهیه شرایط مناسب جهت رشد بورژوازی ملی و بازاریان، راه را برای ظهور رضا شاه گشود. رضا شاه سیاست صنعتی کردن شدید تحت کنترل محکم دولت را در پیش گرفت.

گرچه روش های رضا شاه از رشد بورژوازی ملی و بازاریان جلوگیری کرد؛ ولی او بنیاد سرمایه داری دولتی در ایران را وضع کرد. در ظرف بیست سال، قدرت خان های ایلی و اربابان شکسته شد و یک سرمایه داری دولتی در کنار صورتبندی اجتماعی ما قبل سرمایه داری ظهور کرد. دولت همچنین خودش را از مقامات مذهبی جدا ساخت. فرهنگ ایرانی ما قبل اسلام احیا شد و نظام های آموزشی و قضایی که توسط روحانیون اداره می شدند، عرفی (سکولاریزه) شدند. از این پس، بیگانگی علما از دولت و دشمنی شان نسبت به آن افزایش یافت.

در دوره رضا شاه، ایران متمرکزتر شد و قدرت خان های ایلی و اربابان محدود شد (ویلبر: ۱۹۷۵، ۲۲۰ - ۲۶۰؛ زیرینسکی: ۱۹۸۱، ۲۸۱). همچنین ارتش، تجدید سازمان یافت و منظم شد. طرح های صنعتی سازی کشور با ساختن جاده ها و

راه آهن شروع شد. تا ۱۹۳۸ (۱۳۱۷ ش)، در حدود چهارده هزار مایل جاده های جدید ساخته شده بود. همچنین راه آهن ایران در ۱۹۳۸ (۱۳۱۷ ش) با اتصال یافتن ۲۸۷ مایل خط آهن در شمال و ۵۷۵ مایل در جنوب کامل شد (بری پر (۵)، ۱۹۷۱: ۱۹۶). بودجه راه آهن ایران از طریق مالیات های ویژه بر روی چای و قند و نیز وام گرفتن از بانک ملی ایران تأمین شد، چون چای و قند دو قلم عمده در غذای ملی بود. مالیات تحمیل شده بیشتر بر دوش فقرا سنگینی می کرد (کدی، ۱۹۸۱: ۱۰۰). اما راه سازی اساساً کاری استراتژیک بود و منافع اقتصادی نداشت؛ چرا که شهرهای اصلی را به یکدیگر متصل نساخت (بنانی، ۱۹۶۱: ۱۳۴ - ۱۳۵؛ کی استوان: ۱۹۴۸: ۱۷۵ - ۱۷۸).

سیاست کاملاً دولتی صنعتی شدن، به پیدایش یک بخش جانشین واردات انجامید. در طی این دوره صنایعی شامل: کارخانه های کتان، ابریشم، پشم و منسوجات، طرح های شیمیایی، پالایش نفت، تصفیه شکر و کبریت و سیمان تأسیس گردید. همچنین تجارت خارجی ملی شد و این بخش تحت کنترل کامل دولت قرار گرفت (معمدی: ۱۹۷۱: ۶۷). درآمدهای نفتی منبع مالی اساسی برای دولت بود؛ ولی درآمدهای نفتی ثابت نبود و تابعی از ترقی و تنزل بازار بین المللی بود؛ برای مثال، در ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ ش) در آمد سالانه از درآمدهای نفتی، ۶۴۹ میلیون دلار بود؛ ولی به علت بحران های اقتصادی بین المللی تا ۳۱۰ میلیون دلار در سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ ش) سقوط کرد. در ۱۹۳۱ (۱۳۱۰ ش)، تیمور تاش وزیر دربار قدرتمند رضاشاه، طرح افزایش سهم ایران از درآمدهای نفتی به عنوان وسیله تأمین بودجه برای صنعتی شدن را مطرح کرد، ولی دولت بریتانیا این درخواست را رد کرد. متعاقب این پیش آمد، رضا شاه قرار داد داری را لغو کرد (رضون (۶): ۱۹۸۰: ۱۲۸)؛ لکن اندکی بعد، رضا شاه متوجه شد که ایران تخصص لازم و همچنین بازاری برای فروش نفت خود ندارد. بنابراین، با تمدید قرار داد پیشین برای شصت سال دیگر موافقت نمود.

شرایط توافق جدید، نامناسب تر از قرار داد قبلی بود و ایران را در اختیار بریتانیا قرار می داد. بر طبق ماده ۱۵ امتیاز قدیم داری، ((در زمان انقضای مدت این قرار داد، همه ساختمان ها و تجهیزات به کار رفته توسط کمپانی جهت بهره برداری صنعتی اش می بایست به مالکیت دولت ایران درآید)) (هرشلاگ (۷): ۱۹۸۰: ۳۶۱)؛ ولی در قرار داد جدید، بعد از انقضای امتیاز در ۱۹۹۳، ابزارها و دستگاه ها جزو دارایی شرکت باقی می ماندند (مدنی: ۱۹۸۲: ۱۱۷).

سرمایه داری دولتی رضاشاه باز هم بیشتر، بازاریان را ضعیف ساخت. در نتیجه، دولت و بازرگانانی که ارتباطاتی با دربار داشتند، طرفدار توسعه سرمایه داری شدند. به انحصار در آوردن تجارت خارجی توسط دولت، کنترل اقتصادی را تحت قیمومیت دولت قرار داد. قدم برجسته ای که به سوی حرمت مالکیت خصوصی در طی این دوره برداشته شد، قانون ثبت املاک خصوصی بود. این قانون در ظاهر، دارایی خصوصی را در برابر ضبط خود سرانه توسط دولت حفظ می کرد؛ اما مانع ضبط املاک بسیاری از اربابان توسط رضا شاه و فرماندهان قدرتمندش نبود. رضا شاه که قبل از رسیدن به قدرت هیچ گونه ملکی نداشت، تا ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ ش) صاحب ۲۶۷۰ روستا شد.

در پایان دهه ۱۹۳۰ (۱۳۱۰ ش) سرمایه داری دولتی بی کفایت و فاسد ایران فرو ریخته بود. سقوط رضاشاه در ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ ش) بازرگانان و بورژوازی ملی ایران را از کنترل همه جانبه دولت آزاد کرد. ضعف دولت بین سال های ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ (۱۳۲۰-۱۳۳۰ ش) منتج به رشد سریع بورژوازی ملی و بازاریان شد. دستگاه سیاسی شبه دموکراتیکی که توسط متفقین بر بلوک قدرت تحمیل شد، دولت را از کنترل مستقیم نهادهای سیاسی و اقتصادی باز داشت. اقدامی که توسط دولت به عمل آمد، تغییر وضعیت و موکول ساختن رشد اقتصادی بر مبنای برنامه هفت ساله اول (۱۳۲۷ -

۱۳۳۴ ش) و پیدایش سازمان برنامه بود. برنامه هفت ساله اول در طی دوره نخست وزیری احمد قوام السلطنه در ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ ش) طراحی شد.

قوام السلطنه اشاره می کند که ایده سازمان برنامه را شاه مطرح کرد. (شفیق: ۱۹۵۰: ۱۴۲). يك جنبه برجسته پیدایش سازمان برنامه، افزایش نقش ایالات متحده در ایران بود (لوتر: ۱۹۵۰: ۱۰۲ - ۱۰۳). در نتیجه، سرمایه و شرکت های آمریکایی، نقشی قطعی در شکل گیری سازمان برنامه داشتند. آن چنان که يك پژوهش گر آمریکایی اشاره می کند: ((بانك جهانی و سفارت آمریکا در تهران، دو شرکت مشاور آمریکایی و... ماکس تورنبرگ نقش قطعی در تأسیس سازمان برنامه ایفا کردند)) (بالدوین: ۱۹۶۷: ۲۵). لکن ماکس تورنبرگ، رئیس شرکت مشاوران ماورای بحار، بیشترین تأثیر را روی ساختار و وظایف سازمان برنامه داشت (الول - ساتن: ۱۹۵۵: ۲۷۱). هدف دولت در تأسیس سازمان برنامه این بود تا درآمدهای نفتی را برای توسعه اقتصادی به جریان اندازد.

برنامه هفت ساله اول بر زیر سازی تأکید می کرد. همین هدف توسط برنامه دوم (۱۳۳۴ - ۱۳۴۱ ش) که در آن بیشترین بودجه صرف ساختن سدها و راه های اصلی شد، تعقیب گشت. برنامه های سوم (۱۳۴۱ - ۱۳۴۷ ش)، چهارم (۱۳۴۷ - ۱۳۵۲ ش)، و پنجم (۱۳۵۲ - ۱۳۵۷ ش) بیشتر به سوی صنعتی شدن سریع هدایت یافت. علی رغم کوشش های دولت، سازمان برنامه قادر نبود تا تغییر مورد نیاز در جامعه را برای رشد حقیقی اقتصادی فراهم کند. اول این که هدف برنامه ها کاهش نابرابری اقتصادی یا پیدایش مشاغل بیشتر نبود. بنابراین، تأکیدات بر روی تأسیس صنایع سرمایه بر قرار گرفت؛ دوم، نوسازی اقتصادی مطابق با نوسازی دستگاه سیاسی نبود. در نتیجه، در حالی که رشد اقتصادی میان سال های دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۷۰ چشمگیر بود، دستگاه سیاسی دولت توسعه نیافته باقی ماند و قادر نبود از عهده نیازهای يك جامعه مدرن برآید.

دوره مصدق (۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ ش)، مرحله ای بسیار مهم در اقتصاد سیاسی ایران بود. ملی کردن صنعت نفت، منع خانواده سلطنتی از مداخله در امور اقتصادی و سیاسی و اصلاحات ارضی از اصول اساسی سیاست های مصدق بود (مزدك: ۱۹۸۲: ۲۸۶ - ۳۵۰). همچنین يك بخش جایگزین واردات ایجاد شد تا وابستگی به تولیدات ساخت اروپایی را کاهش دهد (بری یر: ۱۹۷۱: ۱۸۴). در طی دوره مصدق، بازاریان و بورژوازی ملی رشد کردند و در نتیجه، حمایتشان را به او ارزانی داشتند. در حالی که بورژوازی ملی و بازاریان قویتر می شدند، بلوك قدرت مرکب از بورژوازی وابسته، اربابان، فرماندهان ارتش و دربار، يك عقب نشینی اساسی را متحمل شدند (اشرف: ۱۹۷۱: ۲۱ - ۱۵۷؛ بیل: ۱۹۷۲: ۱۳۸ - ۱۳۹). سقوط مصدق وضعیت را معکوس ساخت. بلوك قدرت قویتر از گذشته ظاهر شد و بورژوازی ملی و بازاریان در تنگنا قرار گرفتند.

دولت های بعد از مصدق روش جذب سرمایه خارجی به سوی ایران را دنبال کردند. در ۱۹۵۷ (۱۳۳۶ ش)، مجلس قانونی برای جذب و حمایت از سرمایه گذاری خارجی در ایران به تصویب رساند. این قانون، حفاظت از سرمایه خارجی را تضمین می کرد و معافیتی پنج ساله از مالیات و تعرفه گمرکی و اجازه باز گرداندن سود حاصل به پول رایج کشور خودشان را به سرمایه گذاران خارجی می داد. تزریق مبالغ زیادی سرمایه خارجی از نیمه دهه ۱۹۵۰ (۱۳۳۰ ش) شرایط را برای رشد سریع سرمایه داری وابسته در ایران مهیا ساخت (براون: ۱۹۵۹: ۱۵۷ - ۲۱۵). کابینه دکتر منوچهر اقبال سیاست درهای باز را که سرمایه گذاری خارجی و واردات را تشویق می نمود، پی گیری کرد. به زودی بازار ایران از کالاهای خارجی پر شد و بسیاری از تجار ایرانی ور شکست شدند (جزنی: ۱۹۷۸: ۸۷ - ۱۲۳). تا سال

۱۹۶۰ (۱۳۳۹ ش)، اقتصاد بحرانی ایران از کنترل خارج شد. صعود تورم، رکود و عدم اشتغال، منتج به سیاست های اقتصادی انقباضی و اعتباری شد.

رشد صنایع و نظام بانکی از نیمه ۱۹۵۰ (۱۳۳۰ ش) وابستگی دولت به اربابان را کمتر نمود. حضور يك بورژوازی قوی و نیز کنترل اقتصاد توسط دولت، به دولت فرصت داد تا به دفاع از توسعه سرمایه داری برخیزد. در نتیجه، دولت ایران همان نقشی را بازی کرد که بورژوازی اروپایی در طی انتقال به سرمایه داری داشت. تفاوت این بود که اولاً، در حالی که بورژوازی اروپایی يك نظم دموکراتیکی آفرید، انتقال به سرمایه داری تحت نظارت دولت در ایران منجر به نظم سیاسی اقتدارگرایانه تری شد، و ثانیاً، در اروپا، بورژوازی بود که دولت را آفرید، اما در ایران، این دولت بود که بورژوازی مدرن را خلق نمود و بر همین اساس، بورژوازی به دولت وابستگی یافت.

نقش سرمایه خارجی

نفوذ سرمایه خارجی و واردات کالاهای اروپایی در میانه قرن نوزدهم آغاز شد. این وضعیت جدید در ابتدا به رشد اقتصادی کمک کرد؛ اما کشور را از توسعه سرمایه داری حقیقی محروم ساخت. هابزبام یاد آور می شود که سرمایه داری اروپایی اقتصاد قهقهرایبی جهان سوم را - در قبال رشد خودش - به زور در دست گرفت (هابزبام: ۱۹۷۶: ۱۶۳ - ۱۶۴).

تجارت خارجی زمینه را برای صنعتی شدن کشور فراهم نکرد. همچنین حجم تجارت خارجی افزایش یافت که این مسأله به زیان ایران بود. در ۱۸۸۰ (۱۲۵۹ ش) حجم واردات و صادرات ۲۵۰۰۰۰۰ پوند بود؛ اما تا سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ ش) به ۲۰/۵۰۰/۰۰۰ پوند افزایش یافت. اقلام اصلی صادراتی ایران را فرش، کتان، ابریشم، تریاک و احشام تشکیل می دادند و واردات نیز شامل: منسوجات، فلز آلات، شیشه، نقره، طلا، شکر و چای بود (صفوی: ۱۹۲۹: ۱۶۰ - ۱۶۱). میزان واردات از ۲/۰۰۰/۰۰۰ پوند در ۱۸۸۰، به ۱۱/۷۶۷/۰۰۰ پوند تا سال ۱۹۱۴ صعود کرد. در همان مدت، میزان صادرات از ۰۰۰/۰۰۰ پوند به ۸/۲۸۸/۰۰۰ پوند افزایش یافت (عیسوی: ۱۹۷۱: ۱۳۰ - ۱۳۱). تجارت خارجی ایران بیشتر با روسیه و بریتانیا بود. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بیشتر از ۵۰ درصد تجارت با روسیه، ۲۵ درصد با بریتانیا و مابقی با ترکیه، فرانسه، اتریش، آلمان و دیگر کشورها بود (جمالزاده: ۱۹۵۶: ۹).

ادغام اقتصاد ایران در بازار جهانی، تأثیراتی منفی در پی داشت: اول، نوسان بازار بین المللی عمیقاً بر اقتصاد ایران تأثیر می گذاشت. در این راستا سقوط ارزش نقره در بازار بین المللی، پول ایرانی را که متکی بر نقره بود، کم ارزش نمود (آوری و سیمون: ۱۹۷۴: ۲۵۹ - ۲۶۵). دوم، بلوک قدرت ایرانی به جای تجدید سازمان اقتصاد سیاسی برای توسعه حقیقی اقتصادی، وابسته به سرمایه خارجی شد. در پایان قرن نوزدهم، قطعات بزرگی از اراضی کشور، به کشت محصولات سود آور نظیر: تریاک، کتان و برنج برای صادرات اختصاص یافت. همان گونه که کدی اشاره می کند، درآمدهای محصولات صادراتی بیشتر صرف واردات اقلام لوکس اروپایی شد تا به کار انداختن آن در کشاورزی یا صنعت (کدی: ۱۹۷۲: ۶۷ - ۶۸). جنبه منفی دیگر نفوذ سرمایه خارجی، این بود که در نتیجه رقابت خارجی، کارخانجات ایرانی بسیار زود مجبور به تعطیلی گشتند (جمالزاده: ۱۹۵۶: ۷۰ - ۱۲۳).

ضعف دولت ایران، کشور را به روی سلطه خارجی گشود (نشاط: ۱۹۸۲ - ۱۱ - ۱۴). جنگ های ایران و روس (۱۲۱۸ - ۱۲۲۰ ق و ۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ ق) که در آن، ارتش ایلی ایران به سختی درهم شکسته شد، منجر به عهدنامه های تحقیرآمیز گلستان (۱۲۲۸ ق) و ترکمان چای (۱۲۴۳ ق) شد. بر اساس این معاهدات، ایران، مناطق ارمنستان، گرجستان و قفقاز را از دست داد و مجبور شد دریای خزر را به عنوان یک دریاچه روسی به رسمیت بشناسد (کاظم زاده: ۱۹۶۸: ۵). همچنین ایران مجبور به اعطای حق کاپیتولاسیون به اتباع روسی و پرداخت غرامت ۳/۰۰۰/۰۰۰ پوندی به روسیه شد.

بعدا بریتانیا نیز خواستار به دست آوردن این امتیاز شد. در سال ۱۸۵۴، بریتانیا به جنوب ایران حمله کرد و فقط بعد از انعقاد قرار داد پاریس (۱۸۵۷) بود که از جنوب عقب نشینی کرد. بر طبق این قرار داد، دولت ایران واگذاری افغانستان را پذیرفت و حق کاپیتولاسیون را به اتباع بریتانیا نیز اعطا کرد.

حق کاپیتولاسیون موقعیتی سودمند به بازرگانان اروپایی می داد. آنها از عوارض گمرکی و بسیاری مالیات ها که تجار ایرانی مجبور به پرداخت آن بودند، معاف گشتند. علاوه بر این، بازرگانان اروپایی در موارد منازعه‌آمیز با دولت ایران، حمایت دولتشان را در پشت سر خود داشتند. این وضع در مقابله آشکار با تجار ایرانی بود که اموالشان دستخوش توقیف خود سرانه توسط دولت می شد. بعد از نفوذ کشورهای خارجی در ایران، چندین بازرگان ایرانی، ملیت روسی یا بریتانیایی را انتخاب کردند تا اموالشان در برابر ضبط خود سرانه توسط دولت محفوظ بماند. لمبتون مورد حاج عبدالکریم را متذکر می شود که ملیت بریتانیا را انتخاب کرد تا بتواند پولی را که به دولت قرض داده بود، باز پس گیرد. (لمبتون، ۱۹۷۱: ۳۳۱ - ۳۶۰). در میان امتیازات اقتصادی که به اتباع بریتانیا داده شد، این امتیازات قابل ذکر است: بارون جولوس دورویتر در سال ۱۸۸۹ امتیازی برای تأسیس بانک شاهنشاهی در ایران به دست آورد. همچنین در همان سال، امتیاز تنباکو به میجرتالیوت داده شد که البته این معاهده در پی شورش مردم علیه آن لغو شد (تیموری: ۱۹۸۲: ۵۰ - ۷۰، ۱۰ - ۴۰). در سال ۱۹۰۱ به ویلیام ناکس دارسی، امتیازی برای تولید و صادرات نفت در سرتاسر ایران، به جز ایالات هم مرز با روسیه اعطا شد. این قرار داد در ازای مبلغ ۲۰/۰۰۰ لیره نقد و ۲۰/۰۰۰ لیره از سهام حاصل شد (فاتح، ۱۹۲۶: ۱۲۷ - ۱۳۸). امتیازاتی که به اتباع روسیه داده شد، شامل تأسیس بانک استقراضی (۱۸۹۰)، انحصار صنعت شیلات در دریای خزر (۱۸۸۸)، و قرار دادی برای اداره خطوط تلگراف در قسمت شمال شرقی کشور بود (جمالزاده: ۱۹۵۶: ۱۰۳).

در سال ۱۹۰۰ امین الدوله، صدر اعظم اصلاح طلب مظفرالدین شاه، کنترل ادارات گمرک و مالیه را به یک بلژیکی به نام مسیونوز اجاره داد. سیاست های مسیونوز کارایی نمایندگان تحصیلداری دولت را افزایش داد؛ ولی نوز وظایفش را توسعه داده و وزارت مالیه را هم در دست گرفت. سیاست های نوز عموماً به بازرگانان ایرانی، که شکایت داشتند او علیه ایشان و به نفع بازرگانان اروپایی و غیر مسلمان عمل کرده است، صدمه می زد (الگار: ۱۹۶۹: ۲۲۶). بسیاری از بازرگانان ایرانی، نوز را به عنوان ابزار سیاست روسیه در ایران می نگرستند (کاتم: ۱۹۷۹: ۱۶۱).

افزایش نفوذ قدرت سیاسی و اقتصادی غرب عموماً و سیاست های نوز خصوصاً چکاندن ماشه انقلاب مشروطیت بود.

انقلاب مشروطه، یک جنبش مردمی حقیقی علیه اعمال مستبدانه قدرت توسط شاه و اطرافیانش و همچنین کوششی علیه سلطه خارجی بود (آدمیت: ۱۹۷۶: ۲۴۰ - ۲۶۰؛ کاتوزیان: ۱۹۸۱: ۲۱۵). قابل ذکر است که منافع بریتانیا

و روسیه در چندین جا با منافع مردم ایران در تضاد بود. در جنبش تنباکو، روسیه از معترضین ایرانی علیه بریتانیا حمایت کرد. در طی انقلاب مشروطه، وضعیت کاملاً متفاوت بود. دولت بریتانیا همانند تجار ایرانی اعتقاد داشت که هدف سیاست نوز، افزایش منافع روسیه در ایران است. همچنین بریتانیا از انقلاب مشروطه حمایت کرد، تا ثابت کند که همه جا از دموکراسی طرفداری می کند (کاتوزیان: ۱۹۸۱: ۵۹). تعجیبی ندارد که تظاهر کنندگان در طی انقلاب مشروطه، به سفارت بریتانیا پناه بردند (براون: ۱۹۶۶: ۱۱۹).

سیاست مداخله جویانه بریتانیا و روسیه در ایران، بار دیگر در سال ۱۹۰۷، هنگامی که این دو قدرت خارجی مخفیانه ایران را به دو حوزه نفوذ خودشان تقسیم کردند، به هم گره خورد. ایالات شمالی و مرکزی، از جمله تهران و اصفهان، در حوزه نفوذ روسیه در آمدند. همچنین منطقه ای حائل بین این دولت ها تعیین شد. متعاقب این قرار داد، این دو کشور مانع هر گونه کوششی برای تأسیس یک دولت متمرکز یا هر گونه اصلاح اقتصادی شدند. بر جسته ترین جنبه مداخله این دو کشور، هنگامی به اوج رسید که آنها مانع اصلاح اداره مالیه کشور توسط دولت شدند. در سال ۱۹۱۱، دولت ایران یک اقتصاددان آمریکایی به نام مورگان شوستر را به استخدام گرفت تا اداره مالیه کشور را اصلاح کند. بریتانیا و روسیه با ادعای این که عملکرد دولت ایران در ایالات شمالی و جنوبی مستلزم تصویب آنان است، دولت ایران را مجبور کردند تا وی را مرخص کند (کاظم زاده: ۱۹۶۸: ۵۴۸ - ۶۴۴).

انقلاب روسیه (۱۹۱۷) وضعیت را به قدر زیادی تغییر داد. دولت شوروی در ژانویه ۱۹۱۸ از همه معاهدات ناعادلانه بین دو کشور، از جمله حوزه نفوذ روسیه صرف نظر کرد. در نتیجه دولت بریتانیا، سیاست قبلی اش مبنی بر جلوگیری از اصلاحات، دامن زدن به کشمکش های قبیله ای و ضعیف ساختن دولت مرکزی را تغییر داد. سیاست جدید بریتانیا، تجدید سازمان اقتصاد سیاسی ایران، بازسازی ایران با سرمایه بریتانیا و تشویق به تأسیس یک دولت قدرتمند مرکزی در ایران بود (کاتوزیان: ۱۹۸۱: ۷۸ - ۸۱).

قرار داد رسوای وثوق الدوله نتیجه این سیاست جدید بود. در سال ۱۹۱۹، دولت بریتانیا با وثوق الدوله قرار دادی برای اعطای مساعدت اقتصادی، تجدید سازمان ارتش، توسعه خدمات مخابرات و حمل و نقل، و تأمین مهندسان و مشاوران به منظور تجدید سازمان اداری ایران، به امضا رسانید. کدی اشاره می کند که این قرار داد، ایران را به یک کشور تحت الحمایه بریتانیا تبدیل می کرد (کدی، ۱۹۸۱: ۸۱ - ۸۲). سرانجام تحت فشار اعتراضات عمومی این قرار داد لغو شد.

در طی دوره رضا شاه، نه اتحاد شوروی و نه بریتانیا، هیچ گونه نفوذ مستقیمی در ایران نداشتند. هر دو کشور از سیاست های رضا شاه استقبال کردند. اتحاد شوروی رضا شاه را به عنوان رهبر بورژوازی ملی تلقی کرد و تا آن جا پیش رفت که از همه نیروهای مخالف خواست تا از رضا شاه حمایت کنند. نتیجه فوری این سیاست، قطع حمایت شوروی از جنبش جنگل (میرزا کوچک خان) بود که برای تأسیس یک جمهوری سوسیالیستی در شمال ایران کوشش می کرد. همچنین بریتانیا فهمید که تحت حکومت رضا شاه، منافعش مطمئن تر خواهد بود. در نتیجه، بریتانیا حمایتش را از حاکم خوزستان، شیخ خزعل که با پشتیبانی بریتانیا طرح اعلام خوزستان به عنوان دولتی مستقل را برنامه ریزی می کرد، متوقف ساخت.

بعد از سقوط رضا شاه بریتانیا، اتحاد شوروی و ایالات متحده برای داشتن دست بالا در ایران به رقابت پرداختند. ابزار سیاست شوروی، ارتش سرخ و حزب توده بود. بریتانیا منافع دایمی با بلوک قدرت داشت و در نتیجه، در موقعیتی

محکم تر از اتحاد شوروی و هم ایالات متحده بود. ایالات متحده تازه واردی بود که می خواست به عنوان حامی استقلال، رشد اقتصادی و تمامیت ارضی ایران ظاهر شود. مشاوران نظامی و اقتصادی ایالات متحده به ترتیب تحت نظر ژنرال نورمن شوارتسکف و ارتور میلسپور، در آماده کردن شرایط برای ایفای نقش فعال آمریکا در ایران، نقشی قاطع بازی کردند. در حالی که بسیاری از ایرانیان نسبت به حضور نظامی ایالات متحده در ایران بی اعتنا باقی ماندند، افزایش نقش میلسپور در امور اقتصادی به قدری شدید بود که محمد مصدق (یک وکیل مجلس از تهران که بعداً نخست وزیر شد) و حزب توده تقاضای اخراجش را کردند (کامبخش: ۱۹۷۲: ۹۱ - ۹۲؛ کی استوان: ۱۹۴۸: ۲۵۴ - ۲۵۵).

بعد از استنکاف اتحاد شوروی از عقب نشینی از ایران و بحران آذربایجان، نقش ایالات متحده در ایران افزایش یافت. فشار دیپلماتیک ایالات متحده و کمک نظامی اش به این دو موضوع، به دولت ایران کمک کرد تا این بحران ها را حل کند (سنقوی(۹): ۱۹۶۶: ۱۱۶ - ۱۲۵).

در مجموع سیاست ایالات متحده مبتنی بر تقویت شاه، تثبیت اقتصاد و تسلط تدریجی در فعالیت های اقتصادی ایران بود. سازمان برنامه، نتیجه این سیاست بود؛ اول، سازمان برنامه با مساعدت مستقیم نهادهای اقتصادی آمریکا تأسیس شد؛ سپس سازمان برنامه توسط اقتصاد دانان تحصیل کرده در آمریکا که ایده آلسان مدل توسعه اقتصادی آمریکایی بود، راه اندازی شد.

با ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹ ش) و افول حزب توده در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۲ ش)، موقعیت بریتانیا و اتحاد شوروی رو به ضعف نهاد؛ اما جایگاه ایالات متحده مستحکم تر شد. متعاقب کودتای اگوست ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) به طراحی CIA، ایالات متحده یک وام ضروری چهل میلیون دلاری که با مساعدت های بیشتر اقتصادی و نظامی پی گیری شد، به ایران اعطا کرد. رشد روابط تولید سرمایه داری از نیمه دهه ۱۹۵۰ (۱۳۳۰ ش) با تزریق دلارهای آمریکایی ممکن شد. نفوذ ایالات متحده بعد از سقوط مصدق، به قدری زیاد شد که شاه مجبور بود سیاست های قطعی اش را بر توصیه های آمریکا بنا کند. برنامه های اصلاحات ارضی ۱۹۶۰ (۱۳۳۹ ش) و ۱۹۶۲ (۱۳۴۱ ش)، نتیجه مستقیم فشارهای ایالات متحده بود. همچنین انقلاب سفید و توسعه سریع سرمایه داری تحت نظر دولت بعد از ۱۹۶۳ (۱۳۴۱ ش)، نفوذ و منافع ایالات متحده را منعکس می ساختند.